هو العلیم

ولایت تکوینی انبیاء و ائمه علیهم‌السّلام

چگونگی جمع میان ارادهٔ خدا و تصرّف واسطه‌های مشیّت الهی

سلسله‌مباحث ولایت تکوینی (لبنان) - جلسهٔ سوم

سخنران
حضرت آیت‌الله سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرّحمٰنِ الرّحيم
الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ
والصَّلاةُ والسَّلامُ علىٰ أشرَفِ المُرسَلينَ وخَيرِ البَريَّةِ أجمَعين
أبي القاسِمِ محمد
وعلىٰ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ المَعصومينَ المُكَرَّمينَ
واللَّعنَةُ علىٰ أعدائِهِم أجمَعين إلىٰ يَومِ الدّين

خلاصه‌ای از مطالب جلسهٔ قبل: معنای ملکوت و «کُنِ» تکوینی

در جلسهٔ قبل به بیان مسئلهٔ «ملکوت» پرداختیم و گفتیم که ملکوت، همان عالم امر و عالم غیب و عالم ارتباط بین همهٔ اشیا و حضرت حق سبحانه‌وتعالیٰ است؛ همان‌طور که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾[1] یعنی برخلاف ما که برای کارهایمان نیازمند واسطه‌هایی هستیم که باید آنها را به ترتیب محقق کنیم تا مقصود حاصل شود، خداوند [برای تدبیر عالم] نیازمند وسائط نیست؛ چراکه این واسطه‌ها هیچ تأثیری ندارند، مگر با ارادهٔ خداوند متعال؛ اگر خداوند بخواهد امری اتفاق بیفتد، آن مسئله در عالم خارج واقع می‌شود.

خداوند در آیهٔ دیگری در سورهٔ یس می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[2] معنای آیه این است که اگر پروردگار متعال بخواهد امر یا مسئله‌ای در عالَمِ خارج تحقق بگیرد، به آن می‌گوید: ﴿كُنْ﴾؛ «باش». و [البتّه] این ﴿كُنْ﴾ از قبیل الفاظی نیست که ما استعمال می‌کنیم؛ بلکه مُراد از آن، «کُنِ تکوینیه» به معنای ارادهٔ الهی است که به تحقق اشیاء تعلق می‌گیرد.

تصریح قرآن به وجود وسائطی در عالم، با وجود وحدانیّت خداوند

با وجود این، ما می‌بینیم خداوند متعال به وجود واسطه‌های خارجی اشاره دارد؛ مانند فرشتگان رحمت و عذاب و رزق، و فرشتگان قبض روح [که دربارهٔ آنها می‌فرماید]: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾.[3] در آیهٔ دیگری

---

[1] سورهٔ قمر (۵۴) آیهٔ ۵۰. الهشناسی، ج ۳، ص ۱۲۹:
«و امر ما نیست مگر یکی، مانند چشم بر هم نهادن.»

[2] سورهٔ یس (۳۶) آیهٔ ۸۲. امام‌شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:
«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی‌که اراده کند چیزی را، به او می‌گوید: "هست شو"، پس هست می‌شود.»

[3] سورهٔ نحل (۱۶) آیهٔ ۲۸ و ۳۲. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۲۲:
«آنان که چون فرشتگانِ قبض روح، روح آنان را بگیرند و بمیرانند.»

می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾.[1] و از طرف دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلاَّ وَاحِدَةٌ﴾؛[2] ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. [این آیهٔ شریفه،] ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ را به ملائکه و ملک‌الموت نسبت نمی‌دهد؛ بلکه این قول را به خداوند متعال نسبت می‌دهد؛ [زیرا] ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ﴾ یعنی «امرِ خداوند». با این‌وجود، می‌بینیم خداوند این «امر» را به ملائکه واگذار کرده است. پس چگونه می‌توانیم میان این آیات جمع نماییم؟ و چگونه تعارض و تناقض و تضادّ بین این آیات رفع می‌شود؟

کیفیت جمع میان وجود واسطه و صرافت توحید

اگر در مطالب [دو] جلسهٔ قبل دربارهٔ وحدت فعل و کیفیت تنزّل فعل از عالم وجود و عالم اراده به عالم خلق و شهادت و مادّه تأمل کنیم، می‌فهمیم که در عالَم جز یک فعل و ارادهٔ واحد وجود ندارد، که همان فعل و ارادهٔ خداوند متعال می‌باشد.

همان‌طور که هرکدام از ما به‌حسب موقعیت خود به وظایف و امور واجب خود می‌پردازد و کارها را انجام می‌دهد، و همان‌طور که زندگی در این عالم با ابزارها و وسائطی از غرائز و صفات که خداوند متعال در وجود ما به ودیعه نهاده است ادامه می‌یابد، همین قدرت، بنفسه در سایر موجودات از قبیل مَلَک و بشر (چه انبیا و چه سایر انسان‌ها) نیز وجود دارد.

و هیچ تنافی و اختلافی میان سلسلهٔ موجودات این عالم وجود ندارد؛ یعنی همان‌طور که جایز نیست ما قدرت و استعدادِ خود را از غیر خداوند متعال بدانیم و باید بگوییم همهٔ اینها از جانب خداست، به همین ترتیب جایز نیست بگوییم قدرتی که در جبرئیل و فرشتهٔ قابض ارواح و سایر فرشتگان وجود دارد، از جانب خداوند نیست.

بنابراین، هیچ قدرتی در میان نیست مگر اینکه مستند به پروردگار است. و بر همین اساس خداوند متعال از این مسئله پرده برمی‌دارد و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلاَّ وَاحِدَةٌ﴾؛ یعنی حقیقتِ اراده در این عالم، ارادهٔ مُنبَعِث از جانب خداست. این بدان معناست که ملک‌الموت قبض روح نمی‌کند مگر با اراده و اذن خداوند؛ و همچنین ما کاری انجام نمی‌دهیم مگر با اراده و اذن خداوند متعال.

معنای ارادهٔ الهی در امور، و جایگاه اختیار انسان

مسئلهٔ مهم [که] در اینجا [ممکن است مطرح شود] مسئلهٔ اختیار است. منظور از ارادهٔ خداوند این نیست که باید امور، بدون اختیار ما این‌گونه و به این شکل خاص [در خارج] تحقق یابند؛ این‌گونه نیست.

---

[1] سورهٔ سجده (۳۲) آیهٔ ۱۱. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۱۴۰:
«بگو ای پیغمبر! شما را قبض روح می‌کند آن فرشتهٔ مرگی که بر شما گماشته شده است.»

[2] سورهٔ قمر (۵۴) آیهٔ ۵۰.

تعلق ارادهٔ ربوبی به شهادت سیدالشهدا، برخلاف ذبح حضرت اسماعیل

برای [روشن شدن] این موضوع، از شما می‌پرسم: اگر ارادهٔ خدا به شهادت امام حسین علیه السّلام تعلق نمی‌گرفت، آیا یزید و عمرسعد و یارانش می‌توانستند امام حسین را به شهادت برسانند؟! ما مسئله را این‌گونه [دو جور] فرض می‌کنیم: یا ارادهٔ خدا بر شهادت امام حسین تعلق گرفته بود، یا تعلق نگرفته بود و خداوند به آن راضی نبود. اگر به آن راضی نبود، پس چرا جلوی یزید و معاویه و شمر و یارانشان را نگرفت تا این‌گونه عمل نکنند؟! همان‌طور که ارادهٔ پروردگار به ذبح اسماعیل فرزند ابراهیم علیهما السّلام تعلق نگرفته بود: ﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾.[1] حضرت ابراهیم چاقو را بر گردن اسماعیل کشید، اما دید که این چاقو نمی‌بُرَد! تعجب کرد [و با خود گفت]: «چرا این‌گونه است؟! خداوند مرا به این کار امر کرده، درحالی‌که این چاقو نمی‌بُرَد!» آنجا بود که چاقو به زبان درآمد و گفت: «الخليلُ يَأمُرُني والجَليلُ يَنهانی!»[2] یعنی «[ای ابراهیمِ خلیل] تو مرا به ذبح امر می‌کنی، اما پروردگار مرا نهی می‌کند!» در این موقعیت، ارادهٔ خدا به ذبح تعلق نگرفته بود و این چاقو نیز اسماعیل را ذبح نکرد و نکشت.

پس چرا ارادهٔ خدا به شهادت امام حسین تعلق گرفته بود؟! اگر ارادهٔ الهی همان‌طور که به کشته شدن اسماعیل سلام الله علیه تعلق نگرفته بود، به شهادت امام حسین علیه السّلام نیز تعلق نمی‌گرفت، پس می‌بایست در روز عاشورا هم همان اتفاق [با نبُریدنِ شمشیرها] می‌افتاد. اما می‌بینیم که امام حسین علیه السّلام مانند سایر افراد به شهادت رسید و مصائب و محنت‌ها بر او وارد گشت و سر مبارکش بریده شد.

عدم تنافی اختیار قاتلان سیدالشهدا با ارادهٔ خدا بر قتل حضرت

انسان باید در این مواقف با خود تأمل کند که گرچه ارادهٔ پروردگار به شهادت امام علیه السّلام تعلق گرفته بود، اما آیا این اراده بدون اختیارِ قاتلان امام علیه السّلام، به شهادت حضرتش تعلق گرفته بود؟ خیر! بلکه با انتخاب آنها بود! مسئلهٔ مهم این است.

این‌گونه نیست که ارادهٔ پروردگار [به وقوع امری] بدون اختیار افراد تعلق بگیرد، که گویی افراد مانند چوب و آهن و دیوار باشند! نه! خداوند می‌بیند که این افراد [در عین اینکه] دارای اختیارند، مصمّم [به قتل امام علیه السّلام هستند] و شهادت امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا هم باعث ترفیع مقام امام علیه السّلام است [پس در عین اختیار آنان، ارادهٔ خداوند بر این مسئله تعلق گرفته است].

---

[1] سورهٔ صافات (۳۷) آیات ۱۰۴ و ۱۰۵. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۷:
«ابراهیم را ندا دردادیم که: "ای ابراهیم! تحقیقاً که تو رؤیا را صادق و واقع دانستی و بدان عمل نمودی."»

[2] تفسیر منهج الصّادقین، ج ۸، ص ۷؛ الفرقان، ج ۵، ص ۲۶۶.

هنگامی که امام علیه السّلام از مدینه خارج شدند، برخی از برادران و اصحاب از ایشان سؤال کردند: «چرا از مدینه خارج می‌شوی؟! چرا به مکّه مهاجرت می‌کنی؟!» حضرت فرمودند: «**إنّ اللهَ أرادَ أن یَرانی قَتیلًا**؛ خدا می‌خواهد مرا [در این راه] کشته ببیند.» آنها گفتند: «پس چرا خانواده‌ات را با خودت می‌بری؟!» حضرت فرمودند: «**إنّ اللهَ أرادَ أن یَراهُنَّ سَبایا**؛[1] خدا می‌خواهد اینها را اسیر ببیند.» یعنی ارادهٔ پروردگار به قتل من [و اسارت خانواده‌ام] تعلق گرفته است.

همچنین در روایت دیگری از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمده است: «**یا حسینُ، إنّ لَکَ عندَ اللهِ لَدَرَجَةً لا تَنالُها إلّا بِالشَّهادَة**.»[2]

بنابراین شهادت امام علیه السّلام ضرری به حال او ندارد؛ بلکه باعث اعتلای مرتبه و جایگاه اوست؛ به‌طوری‌که شفیع همهٔ امت می‌شود. این مقام همان مقامی است که امام علیه السّلام باید با شهادت به آن برسد و خداوند متعال این مصائب را برای او اختیار کرده است؛ مصائبی که همهٔ آنها از نظر امام علیه السّلام خوب و پسندیده بود و برای معاندان و قاتلانِ حضرت، زیان و خسران.

به عبارتی [ضرر یا نفع] هرکدام به‌حسب خود آنها بود؛ از آنجا که سیدالشهدا علیه السّلام شهادت را برگزید، خدا نیز او را با این انتخاب بالا بُرد؛ و آنها که عداوت و عناد و تقابل با امام علیه السّلام را انتخاب کردند، پروردگار نیز آنان را خوار کرد و به‌سبب این لجاجت، وارد آتش نمود؛ [اما در هر صورت] همهٔ اینها از جانب خداست.

به عبارت دیگر، ارادهٔ خداوند به تحقق این فعل در عالَم خارج با این خصوصیّات تعلق گرفت؛ که این خصوصیت عبارت است از انتساب هر عملی به صاحب آن: انتساب این فعل به امام علیه السّلام او را مستوجب رضوان الهی و سعادت و مراتب عالیه‌ای نمود که پروردگار متعال برای حضرت مهیا کرد؛ و انتساب این قضیّه به افرادِ طرف مقابل، سبب شد که خداوند ذلت و خواری را برای آنان تقدیر نماید.

علی‌کلّ‌حال سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است: آیا ارادهٔ ربوبی [به شهادت امام علیه السّلام] تعلق گرفته بود یا خیر؟ اگر بگوییم تعلق نگرفته بود، پس چرا این حادثه در عالم خارج اتفاق افتاد؟! و اگر به

---

[1] اللهوف، ص ۶۳:

«عن أبی عبدِ اللهِ علیه‌السّلام قال: **سارَ محمدُ بنُ الحنفیّة إلَی الحسینِ علیه‌السّلام فی اللیلةِ الّتی أرادَ الخروجَ صَبیحَتَها عن مکّةَ... فقالَ له: "یا أخی! أ لم تَعِدنی النّظرَ فیما سألتُکَ؟" قالَ: "بلی!" قال: "فما حَداکَ علی الخروج عاجلًا؟!" فَقالَ: "أتانی رسول الله صلّی الله علَیه‌و آله و سلّم بعدَ ما فارَقتُکَ؛ فقالَ: یا حسینُ! أخرُج فإنَّ اللهَ قد شاءَ أن یراکَ قتیلًا!" فقالَ له ابنُ الحنفیّةِ: "﴿إنّا لِلّهِ و إنّا إلیه راجعون﴾ ! فما معنیٰ حملِکَ هؤلاءِ النّساءَ معَکَ و أنت تَخرُجُ علیٰ مثلِ هذه الحال؟!" قالَ: فقالَ له: "قد قالَ لی: إنّ اللهَ قد شاء أن یَراهُنَّ سَبایا." و سلّم علیه و مَضیٰ.»**

[2] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۲؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۷۱. با قدری اختلاف در مصادر.

آن تعلق گرفته باشد، پس هم قدرتی که نزد امام علیه السّلام بود و هم قدرتی که معاندان حضرت داشتند، هر دو از جانب خدا بوده است. [منتها] امام علیه السّلام از این قدرت برای اصلاح حال و ترفیع مرتبه و جایگاه خود استفاده می‌کند، اما معاندان این قدرت را در راه ورود به هلاکت و خِذلان امام علیه السّلام به کار می‌برند؛ درعین‌حال که اصل قدرت از خداوند است.

عمرسعد در روز عاشورا می‌گوید: «یا خَیلَ اللهِ إرکَبی![1] بر حسین حمله ببرید و کارش را تمام کنید!» و آنها هم بر اسب‌ها سوار شدند و بر امام علیه السّلام هجوم آوردند. تمام این وقایع با قدرت ربوبی و اختیار الهی و رفع موانع و وجود استعدادات و مقتضیات لازم برای ایجاد این قضیّه در عالم خارج اتفاق افتاده است، که تمام اینها از جانب پروردگار می‌باشد.

اما آنچه مهم است این است: یکی به این شیوه از قدرت خداوند استفاده می‌کند و دیگری به شکلی دیگر. [مثلاً] الآن این چاقو در دست من است و می‌توانم آن را برای امور مفید به کار ببرم، و همچنین می‌توانم برای اهداف بدی استعمال کنم که باعث هلاکت و فساد و خرابی شود. چاقو یکی است، اختیار [در همهٔ افرادِ] انسان هم یکی است. انسان می‌تواند از این آلت در این مواردِ نافع استفاده ببرد و همچنین می‌تواند با آن کارهای سوء و مفاسدی انجام دهد.

تصریح قرآن به انجام معجزات توسط خود پیامبران

در هر صورت، خداوند منشأ قدرت است و این قدرت در همهٔ چیزها وجود دارد و هر عملی که از هر چیز سرمی‌زند، به‌وسیلهٔ قدرتی است که پروردگار به آن داده است. لذا پروردگار متعال وقتی در آیات دربارهٔ معجزات پیامبران سخن می‌گوید، می‌فرماید آنها این معجزات را خودشان انجام می‌دادند. [به‌عنوان مثال می‌فرماید:] حضرت عیسی علیه السّلام خودش و با دست خودش چنین و چنان عمل می‌کرد، اما همهٔ اینها با اذن پروردگار صورت می‌گیرد.[2]

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۸۹.

[2] سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۱۱۰:

﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾

معادشناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:

«و در آن زمانی که تو از گِل مثل صورت پرنده‌ای می‌ساختی به اذن من، و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گِل دمیده‌شده به اذن من به صورت پرنده‌ای به پرواز در می‌آمد!»

سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۴۹:

﴿أَنِّي أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾

امام‌شناسی، ج ۱، ص ۱۴۵:

حکایت استفادهٔ سوءِ بلعم باعورا از ولایت تکوینی

همچنین ممکن است شخصی از این قدرت الهی بدون اذن پروردگار استفاده کند. [گرچه] خدا این نعمت را به او داده است و او را تا این مرحله موفّق کرده است [اما او شکر این نعمت را به جای نیاورد]. مانند بلعم باعورا که در زمان حضرت موسی علیه السّلام زندگی می‌کرد و آیهٔ قرآن دربارهٔ او می‌فرماید: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ﴾.[1] و در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ﴾.[2] مضمون آیه این است که او از علم خود بهره نبرد؛ بلکه برای تقابل با پیامبر خدا (حضرت موسی علیه السّلام) و علیه او از آن دانش استفاده کرد. [خداوند متعال در اینجا می‌فرماید:] ما از جانب خود به او دانشی دادیم و او به مراتبی رسید که تصرفاتی می‌کرد، و از خدا درخواست می‌نمود و خداوند هم دعای او را استجابت می‌فرمود. اما وقتی قضیهٔ [ورود] حضرت موسی علیه السّلام در آن شهر اتفاق افتاد، آن داستان عجیب رخ داد: مردم دور او اجتماع کردند و از او خواستند که علیه موسی دعا کند. او در ابتدا از این کار خودداری و اجتناب کرد، اما بعد از اصرار آنها، رفت تا علیه موسی و قومش دعا کند، ولی پروردگار او را به هلاکت رسانید و این قدرت را از او گرفت.[3]

خداوند این قدرت را از او سلب کرد، چون این [دست یافتن به اسم اعظم] یکی از نعمت‌های خداوند متعال است؛ چرا آن را علیه خدا به کار می‌بری؟! خداوند آن قدرت را به تو عطا کرده بود، اما تو آن را ضدّ پیامبرش استفاده کردی؛ در این‌صورت می‌بایست خداوند نیز این قدرت و اراده و نعمتی را که به او بخشیده شده بود، از او بگیرد.

پس بلعم باعورا نیز این اراده و قدرت را از جانب پروردگار به دست آورده بود و این خدا بود که آن را به او عطا کرده بود؛ اما او آن را جز در راهِ سوء، استفاده نکرد؛ پروردگار هم آن را از او سلب نمود.

حقیقت ولایت یعنی سیطره بر انجام امور

با توجه به آنچه گذشت، متوجه می‌شویم که مسئلهٔ ولایت عبارت است از ولایت بر شیء و سیطره و

«من از گل برای شما پرنده‌ای می‌سازم سپس در او می‌دمم، به اذن خدا به پرواز در می‌آید.»

[1] سورهٔ أعراف (۷) آیهٔ ۱۷۶. معادشناسی، ج ۸، ص ۱۶۰:

«پس مثال او مثال سگ است که اگر او را تعقیب کنی، عوعو می‌کند؛ و اگر هم او را رها کنی، عوعو می‌کند.»

[2] سورهٔ أعراف (۷) آیهٔ ۱۷۵. ترجمه:

«و برای آنها بخوان سرگذشت کسی را که ما آیات خود را به او دادیم و او خود را از آن آیات تهی ساخت؛ پس شیطان هم او را دنبال نمود و سرانجام از گمراهان گردید.» (محقق)

[3] تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ إثبات الوصیة، ص ۶۴ و ۶۵. با قدری اختلاف در مصادر.

قدرت بر انجام کاری در عالَمِ خارج. ممکن است این ولایت، ولایتی باشد که به ما عطا شده است و با آن کارهای خود را انجام می‌دهیم و امور زندگی خود را پیش می‌بریم؛ یا ولایتی باشد که به فرشتگان داده شده است که اعمال خود را به‌واسطهٔ آن انجام می‌دهند؛ یا اینکه ولایت انبیا باشد که به‌واسطهٔ معجزه [ظهور پیدا می‌کند]؛ اما همهٔ این کارها از جانب پروردگار است.

امکان تصرف مستقیم در ولایت تکوینی، بدون احتیاج به دعا

نکتهٔ مهم این است که بدانیم: اگر پیامبر بخواهد کاری انجام دهد و از خدا درخواست کند که آن مسئله را در عالم خارج محقق کند، آیا همان‌طور که ما در پیشگاه خداوند دعا می‌کنیم، او نیز به همین شکل دعا می‌کند؟ یا نه، تغییر و تحوّلی در نفس او ایجاد شده است که با این تغییر و تحول به جایگاهی رسیده است که می‌تواند به اذن خدا چنین عمل کند؟

باید در این مسئله تأمل کنیم که قدرت پیامبر، ملائکه و حتی سایر افراد [به چه کیفیتی است]؟ مثلاً ما الآن شیئی را برمی‌داریم و [قدرتِ] این حرکت را از نفس خود می‌بینیم و این قدرت را در خود می‌یابیم که به ما این امکان را می‌دهد که مثلاً سنگ صدکیلویی را بلند کنیم. فردی که سنگ سیصدکیلویی را بلند می‌کند آیا این قدرت را در خود می‌بیند؟ یا قوّت را در خود نمی‌یابد، بلکه دعا می‌کند و از خدا طلب می‌نماید و [با اجابت دعایش] سنگ را بلند می‌کند؟! نه! این‌گونه نیست؛ کافر و مسلمان احساس می‌کنند که این قدرت در خودِ آنها وجود دارد. گرچه این بحث دیگری است که اگر تأمل کند متوجه می‌شود منشأ این قدرت، پروردگار است؛ اما در هر صورت هرکس که این کار را انجام دهد این قدرت را در وجود خود می‌یابد.

الآن من در وجود خود این قدرت را احساس می‌کنم و این شیء را برمی‌دارم؛ الآن دست خود را حرکت می‌دهم. چطور می‌توانم این قوّت را در وجود خودم نبینم؟! آیا شما این قدرت را به من داده‌اید و این از جانب شماست؟! نه! بلکه این قدرت، این حرکت، این فکر و این خصوصیّات را من در وجود خود می‌یابم. و به‌حسب هر غریزه و خصوصیتی [که در وجود ماست] می‌توانیم هر کاری را در عالم خارج انجام دهیم.

نگاه غیراستقلالی مؤمن به تمام افعال و معجزات

مؤمن و منافق و مشرک، همگی این مسئله را ادراک می‌کنند؛ ولی [با این تفاوت که] ما [مؤمنین] می‌گوییم: «این قدرت از خودتان نیست؛ زیرا ممکن است پروردگار آن را از شما بگیرد!» [همان‌طور که] در خواب [می‌گیرد]! شما می‌خوابید و در خواب اصلاً قدرت ندارید دستتان را حرکت بدهید! پس این قدرتِ روح و جسم شما به کجا رفت؟! به‌واسطهٔ بعضی از موانع و مسائل، مانند میکروب و ابتلا به بیماری قدرت انسان به‌کلی از بین می‌رود؛ به‌نحوی که انسان در رختخواب دراز می‌کشد و ابداً نمی‌تواند حرکت کند. پس این قدرت کجاست؟! بنابراین ما [که به خدا ایمان داریم] معتقدیم که این قدرت از جانب خداست.

نگاه استقلالی کافر به تمام امور عالَم

اما فرد غیرمؤمن، به دیدهٔ استقلالی به قدرت خود می‌نگرد [و می‌گوید]: «من می‌توانم! من چنین و چنانم! من سلطان هستم! من رئیس کشور هستم!» یا همان‌طور که فرعون می‌گفت: «من پروردگار آسمان‌ها و زمین هستم! پادشاهی از آن من است و هیچ‌کس نمی‌تواند این مُلک را از من بگیرد!»[1] خداوند می‌گوید: فریب این پادشاهی و مُکنت ظاهری را نخور؛ من به تو این قدرت و پادشاهی را دادم، و من خودم می‌توانم آن را از تو بگیرم: ﴿قُلِ اللَهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ﴾.[2] «مُلک» همین سیطره و سلطهٔ ظاهری دنیاست. [پروردگار متعال می‌فرماید:] «من این مُلک را به هرکس که بخواهم می‌دهم، و باز این منم که این مُلک را از هرکس که بخواهم می‌گیرم؛ روزی برای اوست و روز دیگر برای دیگری!»

نگاه استقلالی محمدرضا شاه پهلوی به قدرت و پادشاهی

ما این مسئله را به چشم خود می‌بینیم. در زمان ما در ایران، وقتی شاه صحبت می‌کرد به‌گونه‌ای سخن می‌گفت که انگار مالک‌الملوک عالم است: «چه کسی می‌تواند با ما چنین و چنان کند؟! چه کسی می‌تواند دربارهٔ ما این‌طور سخن بگوید؟!» ما بعضی از سخنرانی‌هایش را می‌شنیدیم؛ اصلاً انگار واقعاً او خود را یک فرعون یا مالک‌الملوک می‌دید! عده‌ای به او لقب «شاهنشاه» داده بودند. «شاهنشاه» به عربی به معنای «مالک‌الملوک» است؛ یعنی او پادشاهِ پادشاهان دنیاست!

حال اگر ما بخواهیم مثلاً او را با لقبی بالا ببریم و تعظیم کنیم، نهایتاً می‌گوییم «شاه ایران»؛ نه‌اینکه پادشاه خاورمیانه باشد، تا چه برسد به آسیا یا امریکا یا افریقا! اما به او شاهنشاه می‌گفتند! یعنی پادشاه پادشاهان جهان!

حال این شخص عاقبت احوالش چه شد؟! به‌نحوی از ایران فرار کرد که هیچ‌کس آن‌طور فرار نکرده است! هیچ کشور و حکومتی او را نمی‌پذیرفت؛ همین‌طور از کشوری به کشور دیگر و از مملکتی به مملکتی

---

[1] سورهٔ نازعات (۷۹) آیهٔ ۲۴:
﴿فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾
سورهٔ زخرف (۴۳) آیهٔ ۵۱:
﴿وَنَادَىٰ فِرۡعَوۡنُ فِی قَوۡمِهِۦ قَالَ یَٰقَوۡمِ أَلَیۡسَ لِی مُلۡكُ مِصۡرَ وَهَٰذِهِ ٱلۡأَنۡهَٰرُ تَجۡرِی مِن تَحۡتِیٓۖ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾

[2] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۲۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۷۶:
«بگو: بار خداوندا! تو هستی که مالک سلطنت می‌باشی! سلطنت را به هرکه بخواهی می‌دهی! و سلطنت را از هرکه بخواهی بیرون می‌آوری! و هرکه را که بخواهی عزّت می‌بخشی! و هرکه را که بخواهی ذلّت می‌دهی! خیر و خوبی تنها به‌دست توست!»

دیگر فرار می‌کرد و او را نمی‌پذیرفتند![1] چرا؟! کجا رفت آن مُلک و مُکنت؟! کجا رفت آن فرعونیّت؟! کجا رفت آن ربوبیّت که تو گمان می‌کردی ربّ‌الأرباب هستی؟!

حقیقت غیراستقلالی و توحیدیِ ولایت تکوینی انسان

﴿قُلِ اللَهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾! به هرکسی که بخواهی مال می‌دهی و از هرکس که اراده کنی مال را می‌گیری؛ به هرکسی که بخواهی سلامتی می‌دهی و از هرکس که اراده کنی سلامتی را می‌گیری. ﴿رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی﴾؛[2] ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ﴾؛[3] یعنی اصل شفا از جانب پروردگار است؛ حال ممکن است این شفا بلا واسطه و ممکن است با واسطه‌ای مانند دارو باشد. در بسیاری از موارد هم دیده‌ایم که این داروها اثر نمی‌کند؛ چون خداوند متعال [شفا را] اراده نکرده است و بیمار باید از دنیا برود؛ هر چند در هر بار صد قرص بخورد، فایده‌ای ندارد. و در بعضی از موارد به‌طور اتفاقی درمان می‌شود؛ این بدان معناست که خداوند برای این شخص ادامهٔ حیات در دنیا را اراده کرده، اما برای آن شخصِ دیگر اراده نکرده است؛ لذا با کوچک‌ترین مسئله‌ای و به‌سادگی می‌میرد.

بنابراین باید بدانیم که تنها یک اراده در جهان وجود دارد و آن هم ارادهٔ پروردگار متعال است. اگر ما عملی انجام دهیم [در ابتدا] این قدرت را در خود می‌بینیم. اما اگر انسان لحظه‌ای تأمل و تفکر کند می‌فهمد که این قدرتی که در ما وجود دارد، یک توانایی و قدرت استقلالی نیست؛ بلکه از عطایا و نعمت‌های خداست. اگر اراده کند، آن را از ما سلب می‌کند و می‌گیرد؛ و اگر بخواهد، آن را در ما نگه می‌دارد.

این همان ولایت تکوینی در محدودهٔ وجود ماست؛ این همان ولایت است. همین ولایت در وجود ملائکه نیز قرار داده شده است: ﴿فَالمُدَبِّراتِ أمْراً﴾.[4] و ملائکهٔ عذاب و رحمت و غضب، و فرشتگانی که به‌سوی اقوام لوط و صالح و شعیب و یونس فرستاده شده‌اند، تمام اینها این قدرت را در وجود خودشان می‌یابند و واقعاً خود آنها این کارها را انجام می‌دهند. فرشته‌ای که به‌سوی قومی فرستاده می‌شود، این قدرت [عذاب

---

[1] رجوع شود به آخرین سفر شاه، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۵۱ و ۱۵۸ ـ ۱۶۸؛ پس از سقوط، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۹ و ۱۹۱؛ پاسخ به تاریخ، ص ۳۶۹ ـ ۳۷۱ و ۴۱۹ ـ ۴۲۲ و ۴۲۶ ـ ۴۲۸ و ۴۳۵ ـ ۴۵۰.

[2] سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۵۰. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۱۰۸:

«پروردگار ما آن کسی است که به هر چیز، مقدار ظرفیّت و هویّتش و استعدادش را در جهان آفرینش عطا کرده است، و سپس آن را در راه و مسیر کمال وجودی خود به راه انداخته و بدان سمت هدایت نموده است.»

[3] سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۸۰. روح مجرّد، ص ۲۱۷، تعلیقه:

«آن خدایی که چون مریض شوم او مرا شفا می‌دهد.»

[4] سوهٔ نازعات (۷۹) آیهٔ ۵. امام‌شناسی، ج ۵، ص ۱۴۷:

«سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می‌کنند.»

یا رحمت] را در خود می‌بیند و این‌گونه عمل می‌کند. اما اگرچه او این قدرت را در خود می‌یابد، درعین‌حال می‌بیند که این از طرف پروردگار است. ولی ما از این مسئله غافلیم؛ ما این قدرت را در وجود خود می‌بینیم، و آن را از خدا نمی‌دانیم؛ ولی اگر تأمل کنیم، به این ادراک خواهیم رسید که از جانب خداست. البتّه هیچ شک و شبهه‌ای نیست که ما قدرت [و اختیار] داریم؛ ما چوب و آهن نیستیم؛ اما درعین‌حال، این قدرت از جانب پروردگار است.

این همان نظر استقلالی و نظر آلی است. نگاه استقلالی باطل است و نگاه آلی صحیح است. نگاه آلی با اینکه ثابت می‌کند این قدرت واقعاً در انسان وجود دارد، درعین‌حال ثابت می‌کند که از طرف خداوند متعال است.

الآن [با مثالی این مسئله را] ثابت می‌کنیم: ما قدرت حرکت و کار و غیره داریم و این قدرت به‌واسطهٔ موادی حاصل شده است که از آن بهره می‌بریم: هوا و اکسیژن، آب و غذا (از قبیل نان و میوه و سبزی‌جات). اگر پنج روز غذا نخوریم، نمی‌توانیم حرکت کنیم؛ اگر دو روز آب ننوشیم، قادر به حرکت نخواهیم بود؛ اگر یک دقیقه نفَس نکشیم، می‌میریم.

بنابراین، با وجود آنکه ما در خود توانایی و انرژی احساس می‌کنیم، درعین‌حال می‌بینیم این قدرت از مواد و عواملی (مانند آب و هوا و غذا) به دست آمده است که استفاده کرده‌ایم. یعنی می‌توانیم از دو جنبه به مسئله نگاه کنیم: از یک طرف می‌بینیم که این قوّت و حیات در ما وجود دارد، و از طرف دیگر می‌بینیم این قدرت و حیات نتیجهٔ استفاده از غذاهاست.

وقتی به کیفیت عالَمِ علت و معلول فکر می‌کنیم...[1] [متوجه می‌شویم] این قدرت از طرف خداوند متعال است، و این [مسئله] یکی است. منظور از «توحید افعالی» همین است؛ یعنی یک قدرت وجود دارد که در همه‌چیز به‌طور یکسان ساری و جاری است. قدرتِ ما همان قدرتی است که جبرائیل دارد؛ قدرتی که در جبرائیل است، همان قدرتی است که حضرت عیسی دارد.[2]

[اگر به] دست و پا و سایر اعضای مختلف بدن [دقت کنیم] می‌بینیم که هر عضو از اعضای انسان، خاصیتی مخصوص به خود دارد: چشم می‌بیند، گوش می‌شنود، زبان تکلم می‌کند و دست حرکت می‌کند. اگر ما واقعاً در خود تأمل کنیم، آیا می‌بینیم هر جزء از اجزای بدن قدرت خاص و جداگانه‌ای دارد، یا می‌بینیم که یک قدرت واحد وجود دارد که در همهٔ اعضا جاری است؟ البتّه قدرت واحدی می‌بینیم.

این قدرت گاهی در گوش ظهور پیدا می‌کند؛ گاهی در چشم ظهور می‌کند و انسان به‌واسطهٔ آن می‌بیند؛

---

[1] در این قسمت ضبط‌صوت قطع شده است. (محقق)

[2] در این قسمت ضبط‌صوت قطع شده است. (محقق)

گاهی در دست بروز می‌کند و دست حرکت می‌کند. پس قدرت یکی است، منتها در همهٔ اجزا و اعضا منتشر شده است. این قدرت همان قوّت روح و نفس است؛ روح با قوّتی که دارد از این اجزاء و جوارح استفاده می‌کند.[1]

معنای اذن در آیهٔ ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي﴾

با توجه به آنچه ذکر شد، اِذنی که در آیهٔ ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾[2] آمده است روشن می‌شود: «اذن» به معنای استعداد و تهیّؤ و آمادگیِ شخص است. یعنی [همان چیزی که خداوند به حضرت عیسی می‌فرماید:] با قدرت من خلق می‌کنی و با قدرت من در آن می‌دمی، نه با قدرت خودت؛ زیرا تو «لا شیء» (هیچ) هستی! بدون اذن و اراده و قدرت من، تو [مانند] یک سنگ یا درخت یا چوب خواهی بود! بنابراین همهٔ این مسائل از طرف پروردگار است.

ما در بسیاری از موارد «اذن» را [به همین معنای استفاده‌شده در آیه] به کار می‌بریم. مثلاً گفته می‌شود: جایز نیست افراد نزد مبتلایان به بیماری‌های واگیردار مانند وبا و طاعون بروند؛ زیرا بدن انسان نسبت به این بیماری‌ها ایمنی ندارد و بیماری به او نیز سرایت خواهد کرد. اما وقتی واکسنِ این بیماری‌ها را دریافت کند، آن‌وقت می‌تواند با این بیماران بنشیند و هم‌صحبت شود و حتی می‌تواند از آب و غذای آنان تناول کند، بدون آنکه بیماری در او اثری بگذارد. به او می‌گویند: تو الآن «اذن» و اجازهٔ رفتن به آنجا را داری؛ زیرا بدن تو ایمنی پیدا کرده است.

یا مثلاً به شخصی گفته می‌شود: «شما اذن و اجازهٔ تدریس این درس را ندارید!» زیرا او به آن درس جاهل است. و به فرد دیگری که آن علم را آموخته و معلّمِ آن درس شده است گفته می‌شود: «شما برای تدریس اذن دارید و مُجازید.»

[یا مثلاً] به شخص دیگری گفته می‌شود: «شما اذن و اجازهٔ افتتاح مطب برای طبابت را ندارید!» زیرا او نسبت به علم پزشکی جاهل است. و به دیگری گفته می‌شود: «شما اذن دارید»؛ چراکه او این علم را تحصیل کرده و پزشک حاذقی شده است.

بنابراین [تحقق] مسئلهٔ «اذن» ناشی از عدم وجود مانع برای این افعال خارجی می‌باشد، و مانع، همان جهل یا ناتوانی یا عدم اختیار در خصوص آن مسئله است. اما اگر شخصی آمادگی و استعداد انجام این فعل را

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون مفهوم توحید افعالی، رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۸۵ ـ ۳۹۱؛ افق وحی، ص ۷۶ ـ ۱۰۶.

[2] سورهٔ مائدهٔ (۵) آیهٔ ۱۱۰. معادشناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:
«و در آن زمانی که تو از گِل مثل صورت پرنده‌ای می‌ساختی به اذن من، و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گِل دمیده‌شده به اذن من‌به صورت پرنده‌ای به پرواز درمی‌آمد!»

در عالم خارج داشته باشد، آن‌وقت مردم می‌گویند: «او اذن دارد و مجاز است.» پس این اذن از جانب مردم نیست؛ بلکه این اذن از جانب خود شخص است، و دلیل گفتهٔ مردم آن است که او به این مرتبه رسیده است.

پس مسئلهٔ معجزهٔ انبیا و اعمالی که به‌واسطهٔ فرشتگان تحقق می‌یابد و کراماتی که از اولیا و ائمه علیهم السّلام مشاهده می‌کنیم، همه نتیجهٔ اذنی است که در وجود آنان قرار دارد، و اذن نیز همان آمادگی و استعداد است.

این استعداد در هر شخصی که فعلیت پیدا کند، در واقع او مجاز به انجام این فعل در عالم خارج می‌شود؛ و اگر این استعداد وجود نداشته باشد، آن شخص اذن و اجازه نخواهد داشت؛ مثل ما که مجاز نیستیم، چون به این مرتبه نرسیده‌ایم. و امام علیه السّلام رسیده است، پس در حقیقت او دارای اذن می‌باشد. این معنای اذنی است که در آیه آمده است.

وجود ولایت تکوینی در رسول خدا و ائمه علیهم السّلام

روایات فراوانی دربارهٔ قدرتِ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و امام علیه السّلام در انجام انواع امور خارق عادت و بروز معجزات وارد شده است.[1] این مسئله همان ولایت تکوینی است که مراد از آن این است که امام علیه السّلام به‌واسطهٔ توفیقات الهی به مرتبه‌ای رسیده است که استعداد ایجاد این مسائل را در عالم خارج دارا می‌باشد.

قابل پذیرش نبودن ولایت تکوینی ائمه در نگاه عامهٔ مردم

اما همان‌طور که قبلاً عرض شد، در اینجا [میان ولایت تکوینی ملائکه با ولایت تکوینیِ ائمه علیهم السّلام، در نگاه مردم] تفاوتی وجود دارد. این مسئله عجیب است که اگر ملائکه چنین اموری [خارق عادت] را انجام دهند، ما شگفت‌زده نمی‌شویم و وقوع آن را انکار نمی‌کنیم؛ اما اگر انسانی مثل امام علیه السّلام انجام دهد، گفته می‌شود: «او که نمی‌تواند خودش این کار را انجام دهد؛ بلکه خدا دعای او را اجابت کرده است!»

وجود ولایت تکوینی در آصف بن برخیا، و در ائمه و شیعیان به‌نحو اعلی

درحالی‌که آیات زیادی در قرآن کریم تصریح می‌کند که برخی از افراد قدرت انجام کارهای خارق عادت را داشته‌اند. قرآن کریم در داستان حضرت سلیمان و آصف بن برخیا بیان می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبلَ أن یَرْتَدَّ إلیکَ طَرْفُکَ﴾.[2] و او [که از علم کتاب نصیبی داشت] آصف بن برخیاست که

---

[1] رجوع شود به عیون المعجزات؛ نوادر المعجزات؛ الخرائج و الجرائح؛ مدینة معاجز الأئمّة.

[2] سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۴۰. امام‌شناسی، ج ۴، ص ۱۰۹:

وزیر حضرت سلیمان علیه السّلام بود.[1] او پیامبر نبود اما خداوند او را قادر کرده بود که تخت بلقیس را در یک لحظه، از نواحی بعیده به [جایی که حضرت سلیمان قرار داشت بیاورد]؛ در یک لحظه! حال چه تخت را در آنجا معدوم کرده و دوباره در کنار حضرت سلیمان از نو خلق کرده باشد، و چه به‌واسطهٔ طیّ‌السماء یا طیّ‌الأرض در یک لحظه تخت را آورده باشد؛ همهٔ اینها امکان دارد. علی‌کلّ‌حال مسئلهٔ غریبی است و از کرامات و معجزات است که آصف با ولایت تکوینی انجام داده است. یعنی ولایت تکوینی عامل این قضیّه است و ما نمی‌توانیم چنین تصرفی انجام دهیم.

وقتی به روایات نگاه می‌کنیم، می‌بینیم خداوند به آصف بن برخیا حرفی از حروف [اسم اعظم] را آموخت. البتّه آموختن در اینجا یعنی او را برای این اسم خاصّ الهی تربیت کرد تا اینکه او بر ایجاد این شیء در عالم خارج قدرت پیدا کند. چگونه است که ما منکر [کرامتِ آصف] نمی‌شویم [اما اگر این مسئله در شخص دیگری تحقق یابد، باور نمی‌کنیم]؟! و حال آنکه خداوند هفتادودو اسم [اعظم] به ما عطا فرموده است! یعنی ما هفتادودو پله بالاتر از آصف بن برخیا هستیم![2] [بالاتر از] آصف بن برخیایی که به‌واسطهٔ این مسئله، قادر بر انجام هر کاری بود! کسی که می‌تواند در یک لحظه تخت بلقیس را از مناطق بعیده‌ای به آنجا بیاورد، البتّه که هر کاری می‌تواند انجام دهد: اشیائی را خلق کند یا در کلّ عالم تغییر ایجاد نماید.

بیان حقیقت ولایت تکوینی ائمه علیهم السّلام

پس حقیقتِ معنای ولایت تکوینی چیست؟! اگر آصف مستعدّ انجام این مسئله باشد، ما هفتادودو برابرِ

«گفت آن کسی که در نزد او بعضی از علم کتاب بود به حضرت سلیمان: "من تخت بلقیس را از شهر سَبا برای شما می‌آورم قبل از اینکه چشم به هم بگذاری!"»

[1] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۸؛ إثبات الوصیّة، ص ۷۳.

[2] بصائر الدّرجات، ج ۱، ص ۲۰۸:

«عن أبی‌جعفرٍ علیه‌السّلام قالَ: **إنّ اسمَ اللهِ الأعظمَ علیٰ ثلاثةٍ و سَبعینَ حَرفًا و إنّما کانَ عندَ آصَفَ مِنها حَرفٌ واحِدٌ فتَکلّمَ بِه فَخُسِفَ بِالأرضِ ما بَینَه و بینَ سَریرِ بِلقیسَ ثُمّ تناوَلَ السّریرَ بیَدِه ثُمَّ عادَتِ الأرضُ کما کانَت أسرَعَ مِن طَرفَةِ عَینٍ. و عندنا نحنُ مِن الإسمِ اثنانِ و سَبعونَ حرفًا و حرفٌ عندَ اللهِ استأثَرَ به فی عِلمِ الغیبِ عندَه و لا حولَ و لا قوّةَ إلّا بِاللّهِ العلیِّ العظیم**». معادشناسی، ج ۴، ص ۲۴۴:

«از بصائر الدّرجات روایت است که با اِسناد خود از حضرت باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:... اسم اعظم خداوند از هفتادوسه حرف به وجود آمده است، و از این حروف در نزد آصف بن برخیا فقط یک حرف بود، که با آن حرف تکلّم کرد و بدین جهت زمین فی‌ما بین او و بین تخت بلقیس فرو رفت. و پس از آن تخت را به‌دست خود گرفت و در نزد سلیمان گذاشت و سپس زمین به حال اولیّهٔ خود برگشت، و تمام این کارها از یک چشم بر هم نهادن کمتر بود. و در نزد ما از آن اسم هفتادودو حرف است، و یک حرف از آن حروف اختصاص به خدا دارد که به علم غیب خود مختص گردانیده است؛ **و لا حولَ و لا قوّةَ إلّا باللهِ العلیِّ العظیم**.»

او آمادگی داریم! منظور از ولایت تکوینی همین است!

امام علیه السّلام می‌فرماید: «ما واسطه‌های خدای متعال هستیم.»[1] یعنی روح ما و ولایتِ ما واسطهٔ بین شما و پروردگار است. و همان‌طور که در جلسهٔ اول عرض شد، اگر خدا بخواهد امری را در عالم خارج تحقق بخشد، اسم خاصی از اسماء خود را به کار می‌برد. اگر بخواهد به بندگانش رزق بدهد، از اسم «رازق» استفاده می‌کند؛ اگر بخواهد به هرکس علم بدهد، اسم «علیم» را به کار می‌برد؛ اگر اراده کند افراد را زنده کند و زندگی آنان را استمرار دهد، از اسم «مُحیی» و اگر بخواهد افراد را بمیراند، از اسم «مُمیت» استفاده می‌کند.

برای هر حادثه و امری که در عالم اتفاق می‌افتد، اسم خاصی هست که پروردگار از آن استفاده می‌کند. ﴿وَلِلَّهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾؛[2] یعنی برای هر مسئلهٔ خاص، خدا را با این اسامیِ خاص بخوانید.

ولایت امام علیه السّلام در جایگاه واسطهٔ میان اسماء و صفات خداوند متعال و اموری است که در عالم خارج اتفاق می‌افتد. به‌عنوان مثال اگر خدا بخواهد مردگان را زنده کند، از این نام [مُحیی] استفاده می‌کند و امام علیه السّلام را واسطهٔ تحقق این اسم در عالم خارج قرار می‌دهد؛ و امام علیه السّلام واسطه واقع می‌شود بین اسماء و صفات الهی و اشیاء در عالم خارج؛ این همان مقصود از ولایت تکوینی است.

همین‌طور اگر خداوند متعال بخواهد ارواح مؤمنین و کفار را قبض کند، از «قابض‌الأرواح» استفاده می‌کند. قابض‌الأرواح، عزرائیل یا فرشتگانی‌اند که تحت فرمان عزرائیل هستند: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ﴾.[3] پس خداوند متعال از اسم «قابض» و «مُمیت» استفاده می‌کند، اما به‌واسطهٔ عزرائیل؛ یعنی عزرائیل واسطهٔ میان استفادهٔ این اسم و تحقق خارجی آن است.

ما قائل به همین مسئله برای امام علیه السّلام هستیم. نفس امام علیه السّلام و ولایتی که در او تحقق دارد، واسطهٔ بین اسماء الهی و مخلوقات است؛ همان‌طور که روایات به این مسئله اشاره و بلکه تصریح دارند.

---

[1] عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۵۸:
«قالَ رسول الله صلّی‌الله علَیه‌و آله و سلّم: **الأئمّةُ مِن وُلدِ الحسین! مَن أطاعَهم فقد أطاعَ اللهَ و مَن عصاهُم فقد عصَی اللهَ عزّوجلّ! هُمُ العروةُ الوُثقیٰ و هُمُ الوسیلةُ إلَی اللهِ عزّوجلّ.**»
مناقب آل ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۷۵:
«و قالَ أمیرالمؤمنینَ علیه‌السّلام: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ **أنا وَسیلَتُهُ و أنا و وُلدی ذُرّیَّتُهُ**.»
تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۸:
«**قولُه:** ﴿اتَّقُوا اللَهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾، **فقال: تَقَرَّبوا إلیه بالإمام**.»

[2] سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ ۱۸۰. امام‌شناسی، ج ۱۲، ص ۲۳:
«و از برای خداست اسم‌های نیکو؛ پس خدا را با این اسم‌های نیکو بخوانید.»

[3] سورهٔ نحل (۱۶) آیهٔ ۲۸ و ۳۲. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۲۲:
«آنان که چون فرشتگانِ قبض روح، روح آنان را بگیرند و بمیرانند.»

در نتیجه اگر قابض ارواح بخواهد جانی را بستاند، باید به نفس امام علیه السّلام رجوع کند و از او استمداد کند. فرشتگان عذاب اگر بخواهند کسی را عذاب کنند، باید به نفس امام علیه السّلام رجوع کنند و از نفس امام مدد بجویند. این امام علیه السّلام است که فرشتگان را قادر می‌سازد که این کار را تحقق ببخشند. نفس امام علیه السّلام ملائکهٔ رحمت را بر ایجاد رحمت در عالم خارج قدرت می‌دهد. در زمان ما حضرت حجت بن الحسن المهدی عجّلَ اللهُ‌تعالیٰ‌فرجَه و جعلَنا مِن شیعتِه و مَوالیهِ و الذّابینَ عنه، واسطهٔ بین پروردگار و ملائکه است. یعنی الآن ملائکهٔ قبض ارواح، به‌واسطهٔ امام زمان علیه السّلام می‌توانند قبض روح کنند؛ فرشتگان حیات، فرشتگان رزق و غیره، همگی به‌واسطهٔ امام زمان علیه السّلام [می‌توانند وظایفشان را انجام دهند].

به عبارتی، ولایت تکوینی عبارت است از وساطت بین ذات پروردگار و اسماء الهی، و کیفیت تنزّل و کیفیت تعیّن این اسماء در عالم خارج. این دربارهٔ ولایت تکوینی بود. اما در اینجا مطالبی وجود دارد [که لازم است مورد بحث قرار گیرد]:

اولاً آیا در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که ولایت تکوینی را نفی کند یا خیر؟

ثانیاً نحوهٔ جمع بین این آیات چگونه است؟ آیا هر چیزی که در قرآن نیامده است قطعاً وجود ندارد و منتفی است و باید هر چیزی به‌طور دقیق و خاص در قرآن ذکر شده باشد؟

اینجا مطالب دیگری وجود دارد که ان‌شاءالله در جلسات آتی دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پاسخ به سؤالی دربارهٔ علت ترس حضرت موسی از معجزهٔ خود

رفیق ما پرسیده‌اند: اگر حضرت موسی علیه السّلام می‌دانست که عصا تبدیل به اژدها می‌شود، پس چرا از آن ترسید؟[1]

استاد: از آنجا که این مسئله در ابتدای امر تحقق یافته بود، حضرت موسی علیه السّلام در ابتدای امر، در نفس خودش وقوع این مسئله را بعید می‌دانست؛ یعنی او به این مسئله انس و عادت نداشت. این مسئله طبیعی

---

[1] سورهٔ نمل (۲۷) آیهٔ ۱۰:

﴿وَ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی لا تَخَفْ إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ﴾. معادشناسی، ج ۹، ص ۵۹:

«و ای موسی! عصای خود را بیفکن! پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهایی در حرکت است، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به عقب باز نگردانید! و در این وقت به او خطاب رسید که "ای موسی مترس! زیراکه پیامبران مرسل در نزد من نمی‌ترسند!"»

و واضح است، و از قضایایی است که به نفس مربوط می‌شود. نفس او تا آن زمان به بروز چنین کیفیتی عادت نداشته است؛ لذا در ابتدای امر از آن ترسید، اما وقتی به آن عادت کرد، ترسش هم برطرف شد.

این [ترس] نشان می‌دهد که این قدرت از جانب خداست و اینکه پروردگار می‌خواهد به حضرت موسی بفهماند که [حتی] این مسئله نباید باعث عُجب تو شود؛ تو هم مانند سایر افراد هستی! این [معجزه] یکی از نعمت‌های خدا بر توست؛ تو کسی هستی که از اژدها می‌ترسی، اما قدرت در دست توست و این عصا را به اژدها تبدیل می‌کنی؛ با این‌حال از آن می‌ترسی!

همان‌طور که در روایتی آمده است: خداوند به حضرت سلیمان ـ علیٰ نبینا و آله وعلیه السلام ـ استیلاء و تسلط بر بادها را عطا فرمود؛ همان‌طور که در آیه آمده است: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴾.[1] حضرت سلیمان ـ علی نبینا و آله وعلیه السلام ـ در نفس خودش چیزی احساس کرد که «من می‌توانم باد را به مکان‌های دوری بفرستم» و امثال اینها. [در آن وقت] مکاشفه‌ای برای حضرت سلیمان ظهور کرد: باد به سخن درآمد و گفت: «آیا می‌دانی چرا خداوند مرا تحت سیطره و فرمان تو قرار داد؟» حضرت سلیمان فرمود: «نه.» باد گفت: «برای آنکه بدانی همهٔ این مسائل و حوادث مثل باد است! یعنی ابداً اصالت و استقلالی ندارد! اگر خدا اراده کند، تحقق پیدا می‌کند، و اگر نخواهد، تحقق پیدا نمی‌کند. پس این تسلط بر بادها، تو را مغرور نکند.»[2]

اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد

---

[1] سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۳۶. معادشناسی، ج ۹، ص ۵۹:

«ما باد را تحت فرمان او آوردیم که به امر او با آرامی هرجا که بخواهد برود.»

[2] علل الشّرائع، ج ۱، ص ۷۲:

«حدّثنا سلیمانُ الغازی قالَ: سَمِعتُ علیَّ بنَ موسی الرّضا علیهماالسّلام یَقولُ عن أبیهِ موسیٰ عن أبیهِ جعفرِ بنِ محمدٍ علیهمالسّلام فی قَولِهِ عزّوجلّ: فَتَبَسَّمَ ضاحِکًا مِن قَولِها. قالَ:... **قالَتِ النَّملَةُ: "هل تَدری لِمَ سُخِّرَت لَکَ الرّیحُ مِن بینِ سائرِ المَملَکةِ؟" قالَ سلیمان: "ما لی بهذا علمٌ!" قالتِ النَّملَةُ: "یَعنی عزّوجلّ بذلکَ: لَو سَخّرتُ لکَ جمیعَ المَملَکةِ کما سَخَّرتُ لَکَ هذه الرّیحَ لَکانَ زَوالُها مِن یَدِکَ کَزَوالِ الرّیحِ!" فَحینئذٍ فَتَبَسَّمَ ضاحِکًا مِن قَولِها."**»